

بررسی تأثیر رسانه‌های نوین بر نظم سیاسی دولت - ملت

مصطفی صباغی^۱

چکیده

در مقاله پیش رو، تلاش شده است ضمن پرداختن به پیوستگی، چگونگی پیدایش و مؤلفه‌های اساسی نظم سیاسی دولت-ملت، چالش‌هایی که در سال‌های اخیر، در بسیاری از نقاط جهان متوجه این ساختار سیاسی بوده است، مورد بررسی قرار گیرد. به این منظور که مشخص شود آیا رسانه‌های ارتباطی نوین، و به‌طور مشخص شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، نقشی در گرفتاری دولت‌های ملی در شرایط کنونی داشته‌اند یا خیر. و در صورت ایفای نقش، این شبکه‌ها واجد چه ویژگی‌ها و ظرفیت‌هایی هستند که آنها را قادر به انجام چنین کاری کرده است. این پژوهش به لحاظ هدف، کاربردی، و به لحاظ روش، پس‌رویدادی است. داده‌های مورد نیاز آن نیز، به شیوه مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است. یافته‌های پژوهش، مؤید نقش رسانه‌های نوین در بحران دولت-ملت‌ها بوده است. همچنین مشخص شد، این رسانه‌ها از طریق اعطای بستری به نسبت امن و خارج از کنترل و دروازه‌بانی دولت‌ها، کنشگران اجتماعی را قادر می‌سازند که با شبکه‌بندی و توسعه آن، شبکه‌های سنتی صاحب و حافظ قدرت در جامعه را به چالش بکشند.

واژگان کلیدی: دولت-ملت، رسانه‌های نوین، شبکه‌های اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی،

مانوئل کاستلز، جامعه شبکه‌ای.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت رسانه (دانشگاه سوره)

مقدمه

نظم دولت-ملت، از آغاز پیدایش در سال ۱۶۴۸ میلادی، مانند سایر شیوه‌های اداره جوامع، با چالش‌های فراوانی مانند جنگ، شورش، قحطی و ... روبه‌رو بوده، اما به هر شکل، با پشت سر گذاشتن این پستی و بلندی‌ها، به حیات خود ادامه داده است و در حال حاضر، مهم‌ترین واحد سیاسی در عرصه جهانی به حساب می‌آید. با وجود این، چند سالی است که این دولت‌های ملی، با مشکلی جدی مواجه هستند که حکومت‌های پیش از آنها، آن را تجربه نکرده بودند: جنبش‌هایی اجتماعی که ریشه در جهان پسامدرن و آداب، باورها و یافته‌های فناورانه مختص این عصر دارند و روز به روز، عرصه را بر اعمال حاکمیت دولت-ملت‌ها تنگ‌تر می‌کنند. همزمانی آغاز این جنبش‌ها با پیشرفت‌های شگرف در حوزه فناوری‌های ارتباطی، بویژه گسترش امکان بهره‌مندی از شبکه جهانی اینترنت، و استفاده حداکثری جنبش‌ها از این امکانات، باعث شد برخی، جنبش‌ها را پیامد طبیعی پیشرفت‌های فناوری بدانند. در مقابل، گروهی به کلی منکر امکان چنین ایفای نقشی از سوی رسانه‌های جدید شدند.

همان‌طور که گفته شد، نظم دولت-ملت در حال حاضر، مهم‌ترین و مقبول‌ترین شیوه اداره جوامع انسانی، از جمله کشور ایران است. به همین دلیل بحرانی شدن شرایط آن، بدون شک تأثیر خود را بر زندگی بسیاری از مردم جهان از جمله ایران خواهد گذاشت؛ کما اینکه گذاشته است. این موضوع در کنار اظهارنظرهای افراطی و تفریطی در مورد رسانه‌های نوین اینترنتی، و نسبت آن با جنبش‌های اجتماعی محل اعمال حاکمیت از سوی دولت، اهمیت و ضرورت پرداختن به این موضوع را نمایان می‌سازد.

در ادامه، ابتدا با نظم دولت-ملت بیشتر آشنا می‌شویم و نظر کارشناسان را درباره روزگار نابسامان آن مورد توجه قرار می‌دهیم. پس از آن رسانه‌های نوین را معرفی می‌کنیم و در پایان، با بررسی آرا و نظرات یکی از اندیشمندان صاحب‌نظر در این حوزه، یعنی مانوئل کاستلز، جامعه‌شناس اسپانیایی و استاد دانشگاه برکلی، تلاش خواهیم کرد به این پرسش پاسخ دهیم که آیا رسانه‌های نوین ارتباطی، نقشی در اوضاع کنونی

بررسی تأثیر رسانه‌های نوین بر نظم سیاسی دولت - ملت ۱۱۳

دولت‌های ملی داشته‌اند یا خیر. و در صورت ایفای نقش، چگونه این مهم را به انجام رسانده‌اند و احتمالاً می‌رسانند.

پرسش‌های اساسی

همان‌طور که بیان شد، این پژوهش به دنبال پاسخ به پرسش‌های زیر است:

- آیا دولت‌های ملی، با بحران مواجه هستند؟
- در صورت اثبات مواجهه دولت‌های ملی با بحران، آیا رسانه‌های نوین ارتباطی، نقشی در آن داشته‌اند؟
- در صورت اثبات مواجهه دولت‌های ملی با بحران و نقش‌آفرینی رسانه‌های نوین در آن، این رسانه‌ها چگونه و با چه ظرفیت‌هایی قادر به انجام چنین کاری شده‌اند؟

روش پژوهش

این پژوهش به لحاظ هدف، کاربردی، و به لحاظ روش، پس‌رویدادی است. داده‌های مورد نیاز آن نیز، به شیوه مطالعات کتابخانه‌ای و با بررسی کتب و مقالات علمی و نشریات الکترونیکی گردآوری شده است.

دولت - ملت

جنگ‌های مذهبی که ناشی از ظهور جنبش‌های اصلاح دینی در اروپا و بروز کشمکش میان آنها با شاخه مسلط مسیحیت، یعنی مذهب کاتولیک بود، سرانجام پس از گذشت سی سال و برجای گذاشتن تلفات و ویرانی‌های فراوان، با امضای قرارداد آتش‌بس در منطقه وستفاليا واقع در خاک امپراطوری مقدس روم پایان یافت. براساس این عهدنامه، امپراتوری‌های بزرگ اروپا و دوک‌نشینان آنها، جای خود را به دولت‌های ملی دادند. با اینکه بشر از آغاز روی آوردن به زندگی اجتماعی، به لزوم وجود نوعی مرکزیت مقتدر برای اداره اجتماعات خود و هماهنگی و رفع تزاخمت احتمالی بین افراد، پی برد و بر همین

اساس، حکومت‌های قبیله‌ای، دولت-شهرها و امپراتوری‌ها، یکی پس از دیگری پدید آمدند، اما این شیوه از حکمرانی، ویژگی‌هایی داشت که آن را از ساختارهای سیاسی پیش از خود متمایز می‌ساخت. درحالی‌که برخی منابع حقوقی و سیاسی، سه خصیصه اصلی را برای آن برشمرده‌اند که عبارت‌اند از: سرزمین، جمعیت، حکومت؛ دیگر حقوقدانان و سیاسیون به عامل چهارمی هم اشاره داشته‌اند که حاکمیت خوانده می‌شود. حاکمیت فصل ممیزه دولت‌ها در نظام بین‌الملل، و نیز مهم‌ترین تفاوت آنها با واحدهای سیاسی سابق، شناخته می‌شود. به این معنا که واحدهای سیاسی پیشینی یا دولت‌های سابق، فاقد ویژگی حاکمیتی بودند (بهستانی، ۱۳۹۰). به‌طور کلی، دولت ملی را مدلی سیاسی که اقتدار آن برگرفته از ملت باشد، تعریف می‌کنند (McLean, 1996:331). این اقتدار برآمده از اراده ملت، همان حق حاکمیت و اختیارداری دولت نسبت به ملت است و در درون مرزها، در انحصار اوست. ملت را نیز، مجموعه‌ای از افراد می‌دانند که به واسطه اشتراک در همه یا اکثر این عوامل، یعنی نژاد، سرزمین، زبان، فرهنگ، تاریخ، عقاید و جهان‌بینی، به هم پیوند می‌خورند و احساس تعلق و هویت مشترک دارند (شیخ‌شعاعی، ۱۳۸۶:۱۱). البته تعاریف مختلف و متفاوتی از ملت و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن شده است. برای مثال، نظریه آلمانی، بنیاد ملت را نژاد می‌داند (ابوالحمد، ۱۳۷۶:۱۳۳). در مقابل، نظریه فرانسوی، با وجود اینکه اهمیت نژاد، زبان، مذهب و دیگر مشخصات قومی را نادیده نمی‌گیرد، ولی برای تشکیل ملت و پیدایی احساسات ملی، عامل‌های تاریخی، اقتصادی و معنوی را نیز لازم می‌داند. (ابوالحمد، ۱۳۷۶:۱۳۵)

پیمان وستفالیای، برای دولت‌های متعهد، خواه کاتولیک باشند یا پروتستان، خواه از نظر سیاسی طرفدار موناشرسی باشند یا جمهوریت، حقوق مساوی در نظر گرفت و به تبع آن، حاکمیت در قلمرو معینی را قانونی کرد. از این گذشته، نقش تعیین‌کننده دولت در اقتصاد و کنترل و جهت‌دهی در امور مربوط از الزامات سند پیشگفته بود. همچنین چارچوب روابط بین‌الدول که پیشتر از سوی کلیسا تعریف و تعیین می‌شد، با پیدایش معاهده یاد شده، به حقوق بین‌الملل واگذار گردید (امیرکواسمی، ۱۳۹۰:۸۳). در واقع این پیمان، حوزه کنش کلیسا را به امور دینی، و حوزه کنش دین را به امور شخصی (غیراجتماعی) محدود کرد.

با ظهور ناسیونالیسم، نخست اروپا و آمریکا، سپس آسیا و آفریقا با این جنبش‌ها مواجه شدند که سرانجام در دهه شصت میلادی اکثر کشورهای جهان، به حاکمیت ملی دست یافتند. از دیدگاه جامعه‌شناختی، این نوع دولت‌ها، در بستر مدرنیته نشو و نما یافتند که برگرفته از انقلاب صنعتی و اندیشه‌های حقوق طبیعی و فردگرایی بود (امیرکواسمی، ۱۳۹۰: ۸۳). این روند، در بخش اقتصاد، خود را به شکل سرمایه‌داری یا همان کاپیتالیسم نمایان ساخت و شروع به تکثیر خود در نقاط مختلف دنیا کرد. با جهانی شدن اقتصاد لیبرالیستی، بسترهای مناسب حکومت جهانی تکوین یافت؛ چرا که نظام‌های اقتصادی همگن، اقتضا می‌کردند که رژیم‌های سیاسی نیز متجانس شوند، زیرا در غیر این صورت، بازتولید آن در درازمدت دشوار می‌شد (امیرکواسمی، ۱۳۹۰: ۹۱). مدرنیته از جوامع اروپای غربی پا گرفت و شروع به انتشار خود کرد و تبدیل به پارادایم مسلط در بیشتر نقاط دنیا شد. اما همچون سایر دستاوردهای بشری، پایدار نماند و دگرگونی‌های گسترده در ابعاد فکری، اقتصادی، فرهنگی و فناوری، انسان را از اواسط قرن بیستم، وارد عصر جدیدی کرد که از آن با عناوینی چون فرامدرنیته، فراصنعتی، جامعه انفورماتیک و ... یاد می‌شود. این گذار تاریخی، لاجرم تأثیر خود را بر نظم دولت-ملت که زاییده مدرنیته بود نیز گذاشت. بر همین اساس، صاحب‌نظران از اوایل دهه ۹۰ به این سو، در خصوص آینده احتمالی این‌گونه دولت‌ها، نظریه‌پردازی کردند؛ چرا که عقیده داشتند بعد از این، واحدهای بین‌المللی مذکور، دیگر نمی‌توانند هدفمند عمل کنند و آن کارکردی را که نزدیک به چهار سده در خصوص وحدت‌بخشی به آحاد ملت و نظم جهانی داشتند، تداوم بخشند (امیرکواسمی، ۱۳۹۰: ۸۲)؛ زیرا از دیدگاه کارکردگرایی، هر پدیده تا زمانی می‌تواند به موجودیت خود تداوم بخشد که وظایف خود را بدون ضعف و اختلال انجام دهد. و اگر دولت-ملت به‌عنوان یک نهاد، نتواند بر کارکردهای هدفمند خود جامه عمل بپوشاند، آنگاه علل وجودی آن قابل توجیه نخواهد بود. بنابراین، پرسش اصلی، درباره عملکرد این دولت‌هاست که امروزه یعنی در عصری که سیاست، جهانی می‌شود و جوامع نیز به سمت و سوی فرامدرنیته پیش می‌روند،

دولت‌های مذکور از ایفای نقش‌های خود عاجز می‌مانند. از این رو به نظر می‌رسد سه کارکرد مهم این دولت‌ها، یعنی کارکرد ایدئولوژیک، فرهنگی و اقتصاد در حال حاضر با بحران و چالش مواجه است. (امیرکواسمی، ۱۳۹۰: ۸۵)

دولت‌های ملی، نسبت به زمان و مکان کارکردهای متفاوتی داشته‌اند، که بیشتر این کارکردها یا منسوخ شده یا رو به زوال گذارده است. برای نمونه در ممالک تحت استعمار، آنچه ملی‌گرایی را رونق می‌بخشید، حضور، نفوذ و سلطه بیگانگان بر امور و نارضایتی اجتماعی ناشی از احساس تحقیر مردم بومی بود؛ که باور به لزوم انسجام و وحدت گرد یک ارزش مشترک برای رهایی از بند ذلت را در میان آحاد افراد جوامع مستعمراتی ایجاد می‌کرد. نخبگان نیز هدایت این موج مردمی را به دست می‌گرفتند و در نهایت، در صورت موفقیت مبارزات، دولتی ملی روی کار می‌آمد. اما با پایان عصر کلونیالیسم و تغییر روش نفوذ و سلطه بیگانگان از بعد سیاسی به بعد فرهنگی، به‌طور طبیعی این کارکرد دولت ملی نیز از میان رفت.

همان‌طور که پیش از این بیان شد، نظم دولت-ملت به‌منظور پایان دادن به نزاع سی‌ساله مذهبی در اروپا روی کار آمد. امضاکنندگان پیمان وستفاليا درصدد بودند با تشکیل دولت‌هایی سکولار، مذهب را از ساحت اجتماع و سیاست حذف کنند؛ چرا که آن را عامل بروز کشمکش‌های بی‌پایان بین افراد و گروه‌ها می‌دانستند. اما در هزاره سوم میلادی، شاهد بازگشت روزافزون مذهب هستیم. این نشان می‌دهد حتی اگر تا سال‌ها، حکومت ملی قادر به کنترل جنبش‌های اجتماعی و سیاسی - مذهبی بود، دیگر این توان را ندارد.

بنا به ادعای والرشتاین، این نحله نزدیک به دو سده با سوسیالیسم در مبارزه بود که با انحطاط جهان سوسیالیستی، مواضع آن، بی‌معنا شدند (امیرکواسمی، ۱۳۹۰: ۹۲-۹۱). با فروپاشی سوسیالیسم، در عمل کارکرد ایدئولوژیک دولت-ملت در قبال هویت طبقاتی، معنا و مفهوم خود را از دست داد و به دلایل گوناگونی که در رأس آنها منافع کاپیتالیسم جهانی قرار دارد، هم اقتصاد، و هم نیروی کار جهانی شد؛ از این رو با

بررسی تأثیر رسانه‌های نوین بر نظم سیاسی دولت - ملت ۱۱۷

جهانی‌شدن کارگران، جنبش‌های آنان نیز جهانی خواهد شد که در چنین وضعی فقط حکومت جهانی می‌تواند در مقابله با آن نقش محوری ایفا کند. (Kay, 2005:715)

مادلوسی در این باره اذعان می‌کند، عمر دولت-ملت، به مرحله پایانی خود رسیده است و شکی نیست که جایگزین این امر حکومتی جهانی خواهد بود؛ به عقیده وی، آرزوی دستیابی به سیطره جهانی از روزگاران قدیم در بین برخی از رهبران وجود داشته است. نخستین بار، این مغول‌ها بودند که در سال ۱۲۰۰ میلادی اقدام به جهان‌گشایی کردند. از سال ۱۶۴۰ به بعد، بریتانیا گام‌های اساسی در تسلط بر جهان برداشت؛ مدل دولت-ملت، از طریق کشور نامبرده به دورترین نقاط جهان انتقال یافته است. با جهانی شدن سیاست در سال ۲۰۸۰، دنیا شاهد یک حکومت جهانی خواهد بود. (امیرکواسمی، ۹۲:۱۳۹۰)

گوتلیب معتقد است که جای دولت-ملت را بر اساس ملی‌گرایی قومی، دولت‌های ایالتی خواهند گرفت که در آن، باید مسائل سرزمین، به نفع جمعیت ساکن که ریشه در آن آب و خاک دارند، به‌خوبی تعریف شود. (Gottlieb, 1994:105)

نانسی فریزر تحلیل می‌کند که اگر روابط قدرت در ساختارهای اجتماعی معین وجود داشته باشند که بر مبنای چارچوب‌بندی‌های فضایی و زمانی شکل گرفته و این چارچوب‌بندی‌های فضایی و زمانی در اصل دیگر در سطح ملی جایی نداشته باشند، بلکه به‌طور همزمان در سطوح ملی و جهانی عمل کنند، آنگاه مرز جامعه تغییر می‌کند و چنین تغییری در چارچوب مورد اشاره روابط حاکم بر قدرت که ورای ملیت نیز تعریف می‌شود، جای می‌گیرد. (Fraser, 2007)

البته از نگاه کاستلز، این بدان معنا نیست که بگوییم دولت-ملت از بین می‌رود، بلکه می‌توان گفت مرزهای ملی مربوط به روابط قدرت صرفاً به یکی از وجوهی بدل می‌شود که قدرت و پادقدرت در آن ظهور می‌کند. در نهایت، این موضوع بر حکومت ملی - فی‌نفسه - تأثیر می‌گذارد؛ حتی اگر دولت-ملت به منزله شکل معینی از سازمان‌های اجتماعی از بین نرود، نقش، ساختار و کارکردش دچار دگرگونی می‌شود و به تدریج به سمت شکل جدیدی از دولت گام برمی‌دارد. (کاستلز، ۱۸:۱۳۹۶)

این‌طور که مشخص است، دولت-ملت به پایان راه خود رسیده است یا حداقل اینکه برای ادامه حیات، بایستی دچار تحول اساسی شود. آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم، نقش رسانه‌های نوین، در قرار گرفتن نظم دولت-ملت در این وضع است. بر همین اساس، ابتدا لازم است این رسانه‌ها را بیشتر معرفی کنیم.

رسانه‌های نوین

مک‌کوایل رسانه‌های نوین را مجموعه متمایزی از فناوری ارتباطی می‌داند که خصایص معینی را در کنار نو شدن، امکانات دیجیتال و در دسترس بودن وسیع برای استفاده شخصی به‌عنوان ابزارهای ارتباطی، دارا هستند. وی می‌گوید: توجه ما به‌طور مشخص بر مجموعه‌ای از فعالیت‌هایی متمرکز است که با عنوان «اینترنت» مطرح‌اند، بویژه و بیشتر در موارد استفاده همگانی آن شامل اخبار آنلاین، آگهی‌های بازرگانی، استفاده از برنامه‌های تولیدی مانند بارگذاری موسیقی و موارد مشابه، شرکت در بحث‌ها و گفت‌وگوها، استفاده از شبکه جهانی وب، جست‌وجوی اطلاعات و شکل‌های بالقوه و خاص ارتباطی (بابایی، ۱۳۹۲:۱۷۷). نقطه افتراقی که مانویک به‌عنوان ویژگی خاص رسانه نوین بدان اشاره می‌کند، «تعاملی بودن» یا «فرارسانه بودن» آن است (Manovich, 2001). رسانه نوین به‌دلیل پلتفرم تعاملی آن، دسترسی کاربران را در هر زمان، مکان و قالب، امکان‌پذیر می‌سازد و کاربران، رسانه جمعی را در مقیاس رسانه کوچک و شخصی شده تجربه می‌کنند (Baehr, 2009:15). در عین حال باید اشاره کرد که مردم با توجه به زمینه‌های اجتماعی‌شان با رسانه نوین به تعامل می‌پردازند (Katz, 2002:135). رسانه‌های نوین به‌طور گسترده در جنبش‌های اجتماعی برای آموزش، سازماندهی، اشتراک فرآورده‌های فرهنگی جنبش، ارتباط، ایجاد همبستگی و مانند آنها مورد استفاده قرار می‌گیرند (Reed, 2005). البته برخی نسبت به نقش تمام‌عیار رسانه نوین در جنبش‌های اجتماعی تردید دارند و به‌عنوان دلایل آن، به نابرابری در دسترسی و عدم فراگیری در وسعتی که جنبش گسترده شده است، اشاره

می‌کنند (Wasserman, 2007). کاستلز گسترش اینترنت را موجب پدیدار شدن شکل نوینی از ارتباط تعاملی می‌داند و بر این باور است که ارتباط همزمان و امکان ارسال پیام به‌طور محدود یا وسیع در درون شبکه ارتباطی اینترنت، مرزهای نوینی را در ارتباط تعاملی گشوده است. در فرایند این ارتباط تعاملی، کاربران قادرند نوع پیام‌هایی را که مایل‌اند دریافت کنند، تعریف نمایند و به کنش بپردازند. (بابایی، ۱۳۹۲: ۱۸۶)

جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی قرن بیست‌ویکم را می‌توان مهم‌ترین چالش دولت‌های ملی در مسیر اعمال حاکمیت دانست. این جنبش‌ها، بی‌تردید از نوعی بحران اقتصادی ساختاری و بحران مشروعیت در حال تعمیق، سرچشمه می‌گیرند؛ بحران‌هایی که به فرسایش دولت رفاهی که ثبات اجتماعی، برای دهه‌ها بر آن مبتنی شده بود، انجامیده است (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۸۶). احساس حقارت ناشی از بدبینی و خودبینی صاحبان قدرت، اعم از قدرت مالی، سیاسی یا فرهنگی، مردمان را گرد هم آورده است (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۰) تا با در دست گرفتن جریان امور، بیرون از مجاری نهادینه، در کنش جمعی درگیر شوند و از خواسته‌های خود دفاع کنند و به تدریج، حاکمان و حتی احکام شکل‌دهنده به زندگی‌شان را تغییر دهند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۸۴)

البته جنبش‌های اجتماعی، جنبش‌هایی هیجانی هستند و با برنامه یا راهبرد سیاسی آغاز نمی‌شوند. اما انفجار بزرگ یک جنبش اجتماعی، با تغییر شکل از هیجان به کنش به وقوع می‌پیوندد. ترس (احساس منفی) و اشتیاق (احساس مثبت)، احساساتی هستند که بیش از همه به بسیج اجتماعی و رفتار سیاسی، مرتبط می‌شوند. این دو، خود از دو نظام انگیزش بنیادین انسان، یعنی گرایش و پرهیز ناشی می‌شوند. گرایش، به رفتار هدف‌جویانه مربوط است و انسان را به کسب پاداش مشتاق می‌کند. این اشتیاق، با نوعی احساس مثبت دیگر یعنی امید، در ارتباط مستقیم است. امید و قدرت تصور آینده، انسان را به کنش هدف‌جویانه وامی‌دارد. اما پیش از آن بایستی بر هیجان منفی ناشی از

نظام انگیزشی پرهیز، یعنی اضطراب، غلبه شود؛ اضطرابی که به ترس می‌انجامد. هیجان منفی دیگری نیز قادر است بر اضطراب غلبه کند و آن، عصبانیت است؛ چرا که پژوهش‌ها نشان می‌دهند که عصبانیت، خطرپذیری انسان را افزایش می‌دهد. بنابراین، احساس ناعدالتی، از راه ایجاد عصبانیت، منجر به چیرگی بر ترس می‌شود. غلبه بر ترس، به جایگزینی هیجانات مثبت می‌انجامد. در صورتی که بین عده‌ای از افراد، احساس تحقیر شدن، استثمار شدن، نادیده گرفته شدن یا بد نمایندگی شدن، حاکم شود، نوعی همدلی بین آنها شکل می‌گیرد و ظرفیت لازم برای غلبه بر ترس و تبدیل آن به کنش، ایجاد می‌شود. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۲۱-۲۲)

با این حال، فقر و نارضایتی سیاسی را نمی‌توان تنها عوامل آغاز خیزش علیه دولت‌ها در این چند سال گذشته دانست؛ چرا که جنبش‌ها، نیازمند بسیج هیجانی و امید به امکان تغییر هستند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۸۶) و بدون آن، از حد عصبانیت فردی فراتر نخواهند رفت و چه بسا به عادت تبدیل شوند. در اینجا، به فرایند ارتباطی کارآمدی نیاز است که افراد و تجربیاتشان را به هم متصل کند. این فرایند، هرچه سریع‌تر و تعاملی‌تر باشد، قدرت هم‌افزایی بیشتری خواهد داشت (کاستلز، ۱۳۹۳: ۲۲). حال، شبکه‌های اجتماعی اینترنتی با در اختیار گذاشتن امکان شبکه‌بندی تصاویر و پیام‌ها، بستر مناسب را فراهم آورده و این هم‌افزایی را ایجاد کرده‌اند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۸۶). این بستر، از آنجا که مبتنی بر شبکه‌های ارتباط افقی تعاملی است، به دشواری از سوی حکومت‌ها، قابلیت کنترل دارد. به همین دلیل است که حکومت‌ها، از اینترنت می‌ترسند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۴). شبکه‌های اجتماعی دیجیتال مبتنی بر اینترنت و پلتفرم‌های بی‌سیم، ابزارهایی اساسی برای بسیج، سازماندهی، هم‌اندیشی، هماهنگی، و تصمیم‌گیری‌اند. اینترنت فقط ابزار نیست؛ اینترنت، شرایط را برای شکلی از عمل مشترک فراهم می‌کند که به جنبش بی‌رهبر، امکان بقاء، هم‌اندیشی، هماهنگی و گسترش می‌دهد. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۹۴)

علاوه بر این، ارتباط بنیادی عمیق‌تری بین اینترنت و جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای شده وجود دارد. آنها هر دو در یک فرهنگ خاص مشترک‌اند: فرهنگ

خودمختاری، که می‌توان آن را قالب فرهنگی بنیادین جوامع معاصر دانست.^۱ جنبش‌های اجتماعی، از جنبش‌های اعتراضی، متفاوت‌اند. این جنبش‌ها، در اصل فرهنگی هستند. جنبش‌هایی که ما اکنون مشاهده می‌کنیم، با تأکید بر استقلال مردم از نهادهای جامعه، تجسم‌بخش برنامه بنیادین تبدیل مردم به کارگزاران زندگی خود هستند. در پس‌زمینه این فرایند تغییر اجتماعی، دگرگونی فرهنگی جوامع ما قرار دارد؛ دگرگونی فرهنگی ناشی از مجموعه جدیدی از ارزش‌هاست که با عناوین فردشده‌گی^۲ و خودمختاری تعریف می‌شوند. فردشده‌گی، عبارت است از گرایشی فرهنگی که روی برنامه‌های فرد به مثابه مهم‌ترین اصل جهت‌دهنده به رفتار او تأکید می‌کند. البته ناپیوستگی آن را با فردگرایی^۳ اشتباه گرفت؛ چرا که هدف غایی فردگرایی، بهزیستی فرد است، اما فردشده‌گی می‌تواند فرد را به کنش جمعی و آرمان‌های مشترکی چون حفظ محیط‌زیست برساند. اما مفهوم خودمختاری، گسترده‌تر است، چنان‌که می‌تواند هم به فرد و هم به کنشگران جمعی ارجاع داشته باشد. خودمختاری، اشاره به ظرفیت یک کنشگر اجتماعی برای تبدیل شدن به سوژه، از طریق تعریف کنش خود درباره برنامه‌های ساخته شده به‌طور مستقل از نهادهای جامعه و براساس ارزش‌ها و منافع آن کنشگر اجتماعی دارد (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۹۵-۱۹۴). شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، با فراهم کردن امکان ارتباط جمعی خودانگیز^۴،

۱. دیوید رایزمن جامعه‌شناس، با بررسی تاریخ تمدن بشریت از نگاه ارتباطات، سه دوره را مورد بازشناسی قرار داد: دوره انسان سنت‌راهربر، دوره انسان درون‌راهربر، دوره انسان دگرراهربر. وی معتقد است، با پیدایش رسانه‌های ارتباط‌جمعی، انسان به دوره‌ای وارد شد که دیگری هدایت و راهبری او را به دست گرفت. ولی به نظر می‌رسد با ظهور و نفوذ شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، شاهد بازگشت نوع جدیدی از انسان درون‌راهربر هستیم. با این تفاوت که انسان درون‌راهربر پیشین، تحت تأثیر رسانه‌های مکتوب، بیشتر تمایل به گوشه‌گیری داشت؛ ولی انسان درون‌راهربر جدید، تحت تأثیر شبکه‌های اجتماعی، به کنش اجتماعی متمایل است.

2. Individuation

3. Individualism

۴. کاستلز، نتیجه دگرگونی بنیادین در عرصه ارتباطات را که در چند سال اخیر روی داده است، ظهور سبک جدیدی از ارتباطات می‌داند که خود آن را «ارتباط جمعی خودانگیز» (mass-self communication) می‌نامد. استدلال او برای خودانگیز بودن این سبک، امکان تولید انبوه پیام، و نیز اختیار و اراده کنشگر، در خودتولیدی، خودگردانی و خودگزینی پیام است. (کاستلز، ۱۳۹۶)

پایگاه لازم برای خودمختاری مطلوب کنشگر اجتماعی از نهادهای جامعه را، به او اعطا می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۴)؛ زیرا این شبکه‌ها، تا اندازه زیادی، خارج از کنترل حکومت‌ها و شرکت‌هایی عمل می‌کنند که در طول تاریخ، به انحصاری کردن کانال‌های ارتباط، به‌مثابه شالوده قدرتشان پرداخته‌اند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۰-۹)

جامعه شبکه‌ای

حکومت‌ها و شرکت‌ها و به‌طور کلی نهادهایی که حیات اجتماعی را شکل می‌بخشند و قانونمند می‌سازند، هیچ‌گاه تجلی یک «جامعه» نیستند؛ آنها در واقع روابط قدرت تبلور یافته‌اند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۱). این نهادها، از شبکه‌های قدرت گوناگونی مانند شبکه‌های مالی، رسانه‌ای، سیاسی، فرهنگی، نظامی-امنیتی، جنایی، و شبکه بسیار مهم تولید و به‌کارگیری علم، فناوری و مدیریت دانش تشکیل شده‌اند. این شبکه‌ها، در عین تمایزات فراوان در هدف و روش، یک منفعت مشترک دارند؛ و آن چیزی نیست جز کنترل ظرفیت تولید قواعد و هنجارهای جامعه، از طریق نوعی نظام سیاسی پاسخگو به خودشان. بنابراین، در حالی که شبکه‌های ارتباطی، ساخت معنایی را به انجام می‌رسانند که قدرت بر آن متکی است، دولت با ایفای نقش هماهنگ‌کننده، شبکه پیش‌فرضی را برای کارکرد مناسب این شبکه‌ها ایجاد می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۵). البته، فرایندهای معطوف به ساخت قدرت، دو گونه‌اند. بخشی بر حفظ حاکمیت موجود تأکید دارند یا در پی تصرف آن هستند؛ و بخش دیگر، به نمایندگی از منافع و ارزش‌های محروم و مغفول مانده، به مقاومت در برابر حاکمیت می‌پردازند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۰). این توانایی مقاومت در برابر ساختارها و صاحبان و محافظان آن، از آنجا ناشی می‌شود که قدرت خصیصه‌ای فردی یا گروهی نیست، بلکه ظرفیتی رابطه‌ای است که کنشگر اجتماعی را قادر می‌سازد به‌گونه‌ای ناهم‌سنگ، بر تصمیم سایر بازیگران یا کنشگران اجتماعی تأثیر بگذارد. ناهم‌سنگی در این تعریف، بر این موضوع دلالت دارد که در روابط حاکم بر قدرت، وزن تأثیرگذاری در یک سوی ارتباط، بیشتر از سوی دیگر آن است. اگرچه

بررسی تأثیر رسانه‌های نوین بر نظم سیاسی دولت - ملت ۱۳۳

هیچ‌گاه شاهد تأثیر یک‌سویه مطلق در فرایند ارتباطی نخواهیم بود و همواره امکان پرسشگری و مخالفت از سوی موضعی که دست پایین را در ارتباط دارد، وجود خواهد داشت؛ چرا که تسلیم و پذیرش، ظرفیت معینی دارد. بر همین اساس، زمانی که بازتاب مخالفت و عدم پذیرش، قوی‌تر از تسلیم و پذیرش شود، روابط قدرت، دستخوش دگرگونی می‌گردد و متناسب دگرگونی‌های رخ داده، ساختارها نیز دچار تحول خواهند شد.^۱ در این شرایط، اگر موضع قوی، به‌منظور حفظ حاکمیت خود، با تکیه بر ساختارها، به رفتار خشونت‌بار روی آورد و ظرفیت رابطه‌ای دیگر بازیگران را نادیده انگارد، ذات رابطه از بین خواهد رفت. اما خود این موضوع، منجر به تبیین دوباره روابط قدرت در مواجهه با دیگر موضوعات می‌شود. در ادامه، سازوکارهای حاکمیت باز هم دست به کار می‌شود و به این ترتیب، رفته‌رفته میزان خشونت افزایش می‌یابد و همچون عاملی در کنار سایر عوامل، نهادینه می‌گردد (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱-۲). اجبار و ارباب، سازوکارهایی اساسی برای تحمیل اراده کسانی است که نهادهای جامعه را براساس ارزش‌ها و منافع خود می‌سازند و آن را کنترل می‌کنند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۳)

ساخت قدرت و کسب توانایی کنترل دیگران، بر دو پایه استوار است: یکی توانایی ساخت و برنامه‌ریزی شبکه‌ها (برنامه‌نویسی) و دیگری، توانایی اتصال به هم و حصول اطمینان از همکاری آنها با یکدیگر (سوییچینگ) (کاستلز، ۱۳۹۶: ۶۶). برنامه‌نویسان (مانند حکومت، مجلس، دستگاه نظامی و امنیتی، دستگاه‌های مالی، رسانه‌ها، نهادهای علم و فناوری و ...)، و سویچرها (مانند صاحبان رسانه‌ها که وارد طبقه سیاسی شده‌اند، نخبگان مالی که بودجه نخبگان سیاسی را تأمین می‌کنند، نخبگان سیاسی که کفالت نهادهای مالی را بر عهده دارند، شرکت‌های رسانه‌ای درهم‌پیچیده با شرکت‌های مالی، نهادهای دانشگاهی که از سوی شرکت‌های مالی بزرگ تأمین مالی می‌شوند، و ...)، پدیدآورندگان و حافظان اصلی قدرت، محسوب می‌شوند. اما کنشگران اجتماعی تحول‌خواه، قادرند از راه بازبرنامه‌نویسی بر مدار منافع و ارزش‌های خود، یا مختل کردن

۱. این موضوع نشان می‌دهد که کاستلز، همسو با طرفداران نظریه کنش متقابل نمادین، ساختارهای اجتماعی را استوار از کنش انسانی می‌داند.

سوییچ‌های مسلط، به سوی چینگ شبکه‌های مقاومت و تغییر خود پردازند و روابط قدرت را به چالش بکشند. ایشان این توانایی را دارند که با تولید پیام‌های توده‌ای و توسعه شبکه افقی خود، برای زندگیشان، طرحی دیگر دراندازند؛ طرحی مبتنی بر رنج‌ها، ترس‌ها، رویاها و امیدهای خودشان (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۶). در واقع این همان تعریفی است که ماکس وبر از ملت دارد. او ملت را اجتماعی از خواسته‌ها معرفی می‌کند که تمایل دارند با حاکمیت اراده خود به آن دست یابند و دولت‌های ملی قرار بود تجلی این اراده ملت باشند. البته وبر، دولت را محدود به قلمرو جغرافیایی معین و مشخصی می‌داند. اما لاقلاً در نمودهای امروزی، اینطور به نظر نمی‌رسد. چون همان‌طور که دیوید می‌گوید، این نگاه در دوره‌ای که شعاع کنش‌های اجتماعی، از سطح ملی به سطح جهانی افزایش یافته است، دیگر پاسخگو نیست. (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۶-۱۵)

مایکل مان، جوامع را شبکه‌هایی چندگانه، همپوشان و متعامل از قدرت اجتماعی- فضایی می‌داند (Mann, 1986:1). بر همین اساس، بایستی به جای تمرکز بر مرزهای حاکمیتی، توجه خود را به شبکه‌هایی معطوف سازیم که با زمینه اجتماعی، منجر به شکل‌گیری جوامع می‌شوند؛ شبکه‌هایی که مرز ثابتی ندارند. دولت‌ها در طول تاریخ، نقش دروازه‌بان را در تعامل میان این شبکه‌ها ایفا کرده‌اند. اما امروز و در فرایند جهانی‌شدن، دولتی که خود از شبکه‌های سیاسی، نظامی و نهادی تشکیل شده است، تنها یک گره^۱ در شبکه تعامل با سایر شبکه‌ها در ساخت سازوکارهای اجتماعی، محسوب می‌شود. پیکربندی‌های به نسبت پایداری که بر پایه تعامل‌های این شبکه‌ها بنیان نهاده شده‌اند، می‌توانند به ایجاد مرزهایی بینجامد که به نوبه خود قادرند به بازتعریف «جامعه» جدیدی منجر شوند؛^۲ این بازتعریف با شناختی همراه است که چنین مرزهایی را به شدت فرآر و ناپایدار می‌سازد. (کاستلز، ۱۳۹۶: ۲۰)

این شبکه‌ها، همزمان با تشکیل جوامع انسانی ایجاد شدند، اما در طول تاریخ، همواره تحت سلطه سازمان‌های عمودی و سلسله‌مراتبی بوده‌اند. هرچند نباید این

۱. هر جزیی از شبکه، یک گره محسوب می‌شود و مصداق و کارکردش به برنامه‌های شبکه و شیوه تعامل آن با دیگر گره‌های موجود در شبکه بستگی دارد. (کاستلز، ۱۳۹۶: ۲۱)

۲. کاستلز این جامعه را «جامعه شبکه‌ای» می‌نامد و آن را متشکل از شبکه‌های محلی، ملی و جهانی می‌داند.

موضوع را دلیلی بر ناکارآمدی آنها دانست؛ چراکه زیرساخت لازم برای هم‌افزایی و افزایش کارآمدی آنها فراهم نبود. ضعف زیرساخت‌های ارتباطاتی سبب می‌شد شبکه‌ها، صرفاً به بسط قدرت متراکم در رأس سازمان‌های عمودی کمک کنند. رشد و توسعه فناوری‌های جدید، و به‌طور مشخص فناوری ارتباطاتی، ظرفیت‌های نهفته در شبکه‌ها را پدیدار کرد و موجب ورود کنشگران و محتوای نو به عرصه سازماندهی اجتماعی شد.^۱ با وجود این، زیرساخت‌های نوین ارتباطی را نمی‌توان تنها عامل شکوفایی و میوه‌دهی شبکه‌ها دانست. این تنها یک بال این پرنده است. بال دیگر که او را موفق به پرواز کرد، همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد (فرهنگ فردشده‌گی و خودمختاری)، محصول روندی طولانی برای نفی جبرگرایی و رجوع به عقل بشری و به رسمیت شناختن اختیار و اراده انسان بود. با تحول اندیشه انسان در این روند، آمادگی ذهنی لازم برای بهره‌مندی از امکانات نوین ارتباطی در او ایجاد شد. شاید بهتر است این‌گونه بگوییم که انسان متحول شده از نظر فکری، نیازهای جدیدی در خود احساس کرد و در مسیر برآورده ساختن نیازهای خود گام برداشت و ابزارهای لازم برای آن را خواهم ساخت.

جامعه شبکه‌ای، بر زیرساختی از شبکه‌های دیجیتالی که خود فراتر از مرزهای نهادی و حاکمیتی و از طریق شبکه‌های رایانه‌ای با ارتباطات راه دور ایجاد شده‌اند، بنا شده است. بنابراین به شکل بالقوه مستعد جهانی شدن است (کاستلز، ۱۳۹۶: ۳۱). اما نکته حایز اهمیت این است که شبکه‌ها صرفاً بر اعضای خود احاطه ندارند. بلکه حاکمیت‌شان، بر فعالیت‌ها و مردمی که نسبت به آنها، بیرونی و خارجی محسوب می‌شوند نیز، مشهود است. از این منظر، شبکه‌های جهانی به زوال شبکه‌های محلی می‌انجامند. مگر آنکه شبکه‌های محلی، در قالب یک گره، در شبکه‌های جهانی جایگزین که از طریق جنبش‌های اجتماعی طرح‌ریزی می‌شوند، به شبکه‌های جهانی متصل شوند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۳۱). از سوی دیگر، از آنجا که مردم و شبکه‌های محلی ذکر شده، هریک در قلمرو حاکمیت دولتی خاص قرار دارند، این تداخل حاکمیت، لاجرم تأثیر خود را بر دولت‌های ملی خواهد گذاشت. چالش بزرگ این دولت‌ها، محدود بودن حق حاکمیت‌شان در قلمروی معین است. در حالی که در حاکمیت شبکه‌ها، مرز و جغرافیا موضوعیت ندارد.

۱. کاستلز این پارادایم فناورانه جدید را «عصر اطلاعات» می‌نامد.

یافته‌های پژوهش

دولت‌های ملی، به بحران ایجاد شده، با روش‌هایی مانند اتحاد با یکدیگر، امضای معاهدات و تشکیل نهادهای بین‌المللی، و انتقال بخشی از قدرت به حکومت‌های منطقه‌ای و محلی و همکاری با نهادهای غیردولتی، واکنش نشان می‌دهند. به همین دلیل، شکل جدیدی از دولت‌ها در حال ظهور است که حاکمیت و پاسخگویی تسهیم شده، انعطاف‌پذیری رویه‌های حاکم و تنوع بیشتر زمانی و مکانی بین حکومت و شهروندان، آن را از اشکال پیشین آن متمایز می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۵۷-۵۴). همین تمرکززدایی از منابع تصمیم‌گیر، موجب بروز تداخل و تزاخم بین نهادها و حکومت‌های محلی و منطقه‌ای خواهد شد و مشکلات تازه‌ای برای دولت‌ها به وجود خواهد آورد.

البته، دولت-ملت‌ها با وجود قرار گرفتن در چنین موقعیت بحرانی چندجانبه، از بین نخواهند رفت، بلکه خود را به منظور انطباق‌پذیری با بستر جدید، تغییر خواهند داد. دگرگونی عمل‌گرایانه آنها، همان چیزی است که به تغییر دورنمای سیاست و سیاستگذاری در جامعه شبکه‌ای جهانی می‌انجامد (کاستلز، ۱۳۹۶: ۵۴). در نهایت، این تنها قدرت جامعه مدنی جهانی است که بر اذهان و افکار عمومی از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباطاتی تأثیر می‌گذارد و می‌تواند بر سکون تاریخی دولت-ملت‌ها پیروز شود. (کاستلز، ۱۳۹۶: ۶۰)

بررسی آرای مانوئل کاستلز نشان داد رسانه‌های نوین، از راه پرورش جنبش‌های اجتماعی، نقشی پررنگ در بحران دولت-ملت‌ها داشته و دارند. اما نمی‌توان به‌طور مستقیم آنها را پدیدآورنده این جنبش‌ها دانست. در واقع جنبش‌های اجتماعی، محصول رابطه دیالکتیکی انسان با مصنوع خود، یعنی همین رسانه‌های نوین هستند؛ دیالکتیکی که همواره بین او و مصنوعاتش وجود داشته و خواهد داشت. جوامع انسانی، پیوسته در حال دگرگونی هستند و حرکت انسان در طول تاریخ، با افزایش میزان دانش و تجربه او همراه است. در روند ارتقای دانایی و توانایی، انسان همواره نیازهای جدیدی در خود احساس، و تلاش می‌کند آن را رفع نماید. دستاوردها و یافته‌های بشری، همگی این‌گونه

بررسی تأثیر رسانه‌های نوین بر نظم سیاسی دولت - ملت ۱۲۷

پدید آمده‌اند، اما همین ابزارها، با تأییراتی که بر فرهنگ سازنده خود می‌گذارند، موجب تغییر در زندگی او می‌شوند. یعنی انسان از آنچه که خود خلق کرده است، تأثیر می‌پذیرد. رسانه‌های نوین نیز از این قاعده مستثنی نیستند. انسان زمانه ما که وارث دانش و تجربه گذشتگان خود است، برخلاف انسان عصری که دولت-ملت در آن پا به عرصه نهاد، واجد روحیه خودمختاری و استقلال‌طلبی است. همین ویژگی شخصیتی، تاب کرنش در برابر اعمال حاکمیت دولت را از او می‌گیرد و موجب می‌شود اختیارات گسترده دولت را به رسمیت نشناسد. البته تا پیش از این، احساس ترس و نگرانی از برخورد سخت دولت، او را از عصیان بازمی‌داشت. ولی با پیدایش رسانه‌های نوین، بستری به نسبت امن و خارج از کنترل و دروازه‌بانی دولت، در اختیار او قرار گرفت. این امکان جدید، موجب فوران عقده‌های فروخورده‌اش شد و ترسش را به امید مبدل ساخت. این‌گونه بود که کرنشگران، کنشگر شدند و با پیکربندی شبکه‌های خود، شبکه‌های سنتی صاحب و حافظ قدرت در جامعه را به چالش کشیدند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دولت‌های ملی، حدود چهارصد سال پیش، به‌منظور رفع تزاخمت پیش آمده بین اجتماعات انسانی در اروپای غربی و تأمین نظم و امنیت و شرایط مناسب زندگی برای مردم آن دیار روی کار آمدند. اما موفقیت نسبی آنها، و همچنین سلطه سیاسی و فرهنگی دول اروپایی، به مرور، سایر جوامع را به تقلید از این مدل واداشت؛ این‌گونه دولت-ملت‌ها، به‌عنوان نمایندگان اجتماعات انسانی در درون مرزهای جغرافیایی مشخص، تبدیل به واحدهای سیاسی اصلی در جهان شدند. قرار بر این بود که ملت‌ها با چشم‌پوشی از بخشی از آزادی‌های خود، اختیاراتی را به نمایندگانشان واگذار کنند تا بر مبنای قانون، به تدبیر امور کشور بپردازند. ولی تمرکز قدرت و انحصار به‌کارگیری خشونت، رفته‌رفته موجب بروز خودکامگی و فساد در دولتمردان شد. نتیجه قابل پیش‌بینی این وضعیت، نارضایتی اجتماعی و شکاف بین دولت و ملت بود. اما این

نارضایتی‌ها، معمولاً به شکل جدی و تأثیرگذار، بروز نمی‌کرد. زیرا مردم، نه دانش و بلوغ کافی برای درک و فهم اوضاع و شرایط خود و چاره‌اندیشی برای آن داشتند و نه امکانات لازم در اختیارشان بود. هرچند این روند، با پیدایش رسانه‌های ارتباط جمعی الکترونیکی و سازمان‌های رسانه‌ای رادیو و تلویزیونی نیز، به این دلیل که تحت کنترل شبکه‌های قدرت حاکم، قرار داشتند و با تولید و انتشار پیام‌های توده‌ای، برای حفظ وضع موجود، گام برمی‌داشتند، ولی با ورود اینترنت و به‌طور مشخص عرضه وب ۲، که امکان تولید و انتشار پیام دو طرفه و ارتباط تعاملی را فراهم می‌کرد، صحنه بازی، دچار تغییر جدی شد. تولید و انتشار پیام‌های شخصی در بستر شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، انقیاد و سرخوردگی توده تنها را به خودباوری بدل ساخت و با پیوند دادن افراد به هم، تلخی تنهایی در جمع را، در کام آنان به شیرینی ارتباط و کنش هماهنگ تغییر داد. گویی ایشان اعضای یک خانواده بودند و پس از سال‌ها دوباره یکدیگر را یافته‌اند. خشم ناشی از این دوری طولانی، جسارت لازم برای غلبه بر ترس و عصیان در برابر مسبب آن را ایجاد کرد و موجب شد دولت‌ها برای اعمال حاکمیت، هر روز با مشکلات بیشتری مواجه شوند؛ چرا که ساختار افقی و فاقد سلسله‌مراتب مرسوم، کار را برای کنترل و سرکوب این جنبش‌ها سخت کرده است.

به هر روی، یافته‌های بشری و چاره‌های دنیایی، مقولاتی ثابت و دائمی نبوده و نیستند. و شرط بقای آنها، رفع نیازها و تأمین خواسته‌های پدیدآورندگانشان است. اصرار بر حفظ و حراست از دستاوردهایی که توجیه وجودی خود را از دست داده‌اند، نه عقلانی است و نه شدنی. البته همواره برای از میان برداشتن یک قاعده و رویه، بایستی جایگزینی بهتر برای آن پیش‌بینی شده باشد. این اصل، شاید مهم‌ترین دلیل ادامه حیات دولت-ملت‌ها در سطح جهان است. اما جوامع انسانی، از حرکت بازنايستاده‌اند و این حرکت، بازهم به نیازهای جدید و یافته‌های نو منجر خواهد شد. به هر حال، دولت‌های ملی تا زمانی که بدیلی بهتر برایشان شناخته شود، پایدار خواهند ماند، اما تا آن زمان، یا به خواسته‌های جنبش‌های مردمی توجه و برای تحقق آن تلاش خواهند

بررسی تأثیر رسانه‌های نوین بر نظم سیاسی دولت - ملت ۱۲۹

کرد یا با تکیه بر انحصار خود در به‌کارگیری از خشونت، به مقابله با آن خواهند پرداخت که در این صورت، بدون شک پایان خود را سرعت بخشیده‌اند.

منابع

- ابوالحمد، عبدالمجید (۱۳۷۶). *مبانی سیاست*. تهران: توس.
- امیر کواسمی، ایوب (۱۳۹۰). «بحران دولت-ملت و آینده احتمالی آن». *دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش سیاست نظری*. دوره جدید، شماره نهم.
- بابایی، محمود و فهیمی‌فر، سپیده (۱۳۹۲). «ویژگی‌های رسانه‌های نوین و الگوهای ارتباطی». *فصلنامه مطالعات ملی کتابداری و سازماندهی اطلاعات*، دوره ۲۴، شماره ۴.
- بهستانی، مجید (۱۳۹۰). دولت پیش و پس از وستفالیای-سکولاریزاسیون مفهومی «حاکمیت» و «تابعیت» در «رنسانس»، بازیابی شده در تاریخ ۹۷/۴/۴ از: www.sooremag.ir
- شیخ شعاعی، محمدعلی (۱۳۸۶). *ناسیونالیسم از دیدگاه اسلام*. قم: دفتر عقل.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳). *شبکه‌های خشم و امید*. ترجمه مجتبی قلی پور. تهران: نشر مرکز.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶). *قدرت ارتباطات*. ترجمه حسین بصیریان جهرمی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Baehr, Craig; Schaller, Bob (2009). **Writing for the internet: A guide to real communication in virtual space**. USA: Greenwood.
- Fraser, Nancy (2007). "Transnationalizing the public sphere: On the legitimacy and efficacy of public opinion in a post-Westphalian world". **Theory, culture & society**, 24 (4), 7-30.
- Gottlieb, Gidan (1994) "Nations without State", **Foreign Affairs**, V.73, No.3.

- Kay, Tamara (2005) "Labor Transnationalism and Global Governance: The Impact of NAFTA. On Transnational Labor Relationships in North America", AJS, Vol. 111, No.3.
- Katz, James E.; Rice, Ronald E. (2002). **Social consequences of internet use: Access, involvement, and interaction**. London: The MIT Press Cambridge.
- Mann, Michael (1986). **The sources of social power**, vol. 1: a history of power from the beginning to ad 1760. Cambridge: Cambridge university press.
- Manovich, Lev (2001). **The language of new media**. USA: Massachusetts institute of Technology.
- McLean, Iain (1996). **Oxford Concise Dictionary of Politics**. Oxford University press.
- Reed, T.V. (2005). **The art of protest**. United States: University Of Minnesota Press.
- Wasserman, Herman (2007). "Is a new world wide web possible? An explorative comparison of the use of ICTs by two South African social movements". **African Studies Review**, 50(1):109–131.